

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

تاریک سیریل آمار
برگردان: جنوب جهانی
فرستنده: طاهر باختری
۲۲ فبروری ۲۰۲۵

امریکا به نوکران اروپائی خود آنچه را که خواسته بودند، بی رحمانه می‌دهد!



© РИА Новости / Сгенерировано ИИ

اتحادیه اروپا بارها هشدار داده بود که نباید کورکورانه با واشنگتن متحد شود. این هشدار نادیده گرفته شد و اکنون زمان تسویه حساب فرارسیده است.

این «پایان یک عصر» است و المان «در آشفتگی» به سر می‌برد. و نه تنها المان، بلکه در سراسر اروپا «پاندیمونیوم» در جریان است؛ این قاره «مورد حمله» قرار گرفته است. نخبگان آن «مضطرب، وحشت‌زده و گاه وحشت‌زده‌تر» شده‌اند، زیرا یک «جنگ ایدئولوژیک» علیه قلمرو آن‌ها اعلام شده است که «در گرد و غبار رها شده» است. یک «بوم» عظیم به صدا درآمده و یک «تسویه حساب وحشیانه» در جریان است. به‌طور خلاصه، این یک «کابوس اروپائی» است.

نقل‌های قول فوق از منابعی همچون فایننشال تایمز، تلگراف و اکونومیست (هر سه از بریتانیا)، لوموند (فرانسه)، بلومبرگ (ایالات متحده)، فرانکفورتر گماینه سایتونگ و بیلد (هر دو از المان) و در نهایت از کریستوف هویسگن، رئیس المانی کنفرانس امنیتی مونیخ، گرفته شده است. بعدتر، هویسگن، مردی با تجربه دیوان‌سالاری که از میان‌سالی دیگر عبور کرده است، به معنای واقعی کلمه گریست. و برای این کار، مورد تشویق قرار گرفت.

اما چه اتفاقی افتاده است؟ آیا «روس‌ها» بالاخره کاری را که سال‌ها سیاستمداران، جنرال‌ها، دریاسالاران، تحلیل‌گران اندیشکده‌ها، سخنگویان رسانه‌ای و روشنفکران فرصت‌طلب ناتو-اتحادیه اروپا با تب و تاب وعده داده بودند، انجام داده‌اند؟ آیا تانک‌های آن‌ها در خیابان‌های برلین و شانزلیزه پاریس به حرکت درآمده‌اند؟ مسکو هرگز بهانه منطقی برای برگزیدن چنین اقداماتی از سوی مخالفانش را فراهم نکرده است (چه کسی می‌خواهد بر توده‌ای از بحران اقتصادی، رکود جمعیتی و بدبینی فرهنگی مسلط شود؟) اما این هرگز برای خیال‌پردازی‌های «نخبگان» اروپائی اهمیتی نداشته است.

نه، این اتفاق نیفتاده است: روس‌ها نمی‌آیند. در واقع، قضیه به عکس است. درست مانند آن فلم ترسناک هالیوودی دهه ۱۹۷۰ که «تماس از داخل خانه می‌آید»، اکنون منبع تمامی ترس‌های ناتو-اتحادیه اروپا از واشنگتن سرچشمه می‌گیرد.

چه کنایه‌ای!

زیرا این روسیه نیست، بلکه امریکای جدید ترمپ است که نوکران خود را دچار وحشت کرده است: امریکائی‌ها در حال رفتن هستند. یا حداقل به‌طور واضح اعلام کرده‌اند که از حمایت بی‌قیدوشرط از نوکران اروپائی خود خسته شده‌اند و این کشورها باید آماده شوند تا روی پای خود بایستند. چه ایده شگفت‌آوری! بلوکی با حدود ۴۵۰ میلیون نفر جمعیت و دارای صنایع مدرن (هرچند رو به کاهش) باید از خود دفاع کند؟ قدم بعدی چیست؟ انتظار از بزرگسالان سالم که خودشان راه بروند، نفس بکشند و غذا بخورند؟

حداقل زمان‌بندی این دوز دیر هنگام عشق سخت از سوی واشنگتن کاملاً منصفانه نیست: در نهایت، ایالات متحده نیز از مستعمرات اروپائی خود بهره برده است؛ و به‌ویژه در سال‌های اخیر، سیاست‌های واشنگتن موجب صنعتی‌زدائی گسترده، تضعیف و فلج کردن اتحادیه اروپا شده است. از طریق جنگ نیابتی و رژیم دست‌نشانده در اوکراین، امپراتوری امریکا وفادارترین، مطیع‌ترین و خودتحقیرکننده‌ترین واسال‌های خود را بلعیده است – و اکنون از بازماندگان اندوهگین می‌خواهد که دیگر این‌قدر وابسته نباشند. این بی‌رحمانه است، بدون شک.

اما سیاست ژئوپلیتیک درباره عدالت نیست، بلکه درباره قدرت است. و نخبگان کمیرادور ناتو-اتحادیه اروپا خودشان مقصر هستند که اجازه داده‌اند امریکا با کشورهايشان همچون زباله رفتار کند. اکنون وضعیت به‌سرعت در حال تشدید است: یک بازتنظیم واقعی، شاید حتی یک دوره جدید تنش زدائی بین روسیه و امریکا، یک احتمال واقعی است. این یک تحول بسیار مثبت و منطقی برای جهان است. اما برای واسال‌های اروپائی، حتی این چرخش مطلوب رویدادها نیز طعم بسیار تلخی دارد: واشنگتن به آن‌ها گفته است که نیازی به حضورشان در اتاق مذاکره نیست، وقتی که قدرت‌های جدی صحبت می‌کنند. و واشنگتن حق دارد.

این که ابتداء مورد سوءاستفاده سیستماتیک قرار بگیری، سپس استنمار شوی و در نهایت رها شوی – درست مانند آن رابطه بسیار بدی که هر دوست عاقلی به تو می‌گوید باید هرچه زودتر از آن خارج شوی – به‌اندازه کافی وحشتناک است. اما وضعیت برای اروپائی که شاید هیچ‌گاه این‌چنین خوار و خفیف نشده بود، حتی بدتر به نظر می‌رسد. زیرا واشنگتن فقط تهدید به ترک آن‌ها نمی‌کند. واسال‌ها باید چنین بختی داشته باشند! نه، آنچه واشنگتن واقعاً پیشنهاد می‌دهد، یک معامله کاملاً جدید و بسیار بی‌رحمانه است: شما، نوکرها، تحت فرمان و نفوذ ما باقی می‌مانید. حتی بیشتر از قبل. و در مقابل، ما، اربابانتان، هیچ تعهدی نسبت به شما نداریم. نام آن را «مافیا ۲.۰» بگذاریم: تمام اخاذی، بدون هیچ «حفاظتی».

این یکی از پیام‌های سخنرانی مشهور و پرحاشیه‌ای بود که جی.دی. ونس، معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده، در کنفرانس امنیتی مونیخ ارائه داد. این سخنرانی، کوتاه اما پرمحتوا و شنیدنی، موضوعات مختلفی را در بر گرفت، از

جمله یک حمله تروریستی در مونیخ که همزمان با این کنفرانس رخ داد، سرکوب اقتدارگرایانه مخالفان در بریتانیا تحت عنوان سقط جنین، لغو انتخابات اخیر در رومانی، انتخابات پیشروی المان و البته مسأله مهاجرت. همچنین، هیستری مسخره پیرامون ادعاهای دخالت روسیه در سیاست‌های غرب و مسائل مربوط به گرتا تونبرگ و ایلان ماسک نیز مطرح شد.

آنچه این موضوعات را به هم پیوند می‌داد، ایده‌ای ساده اما مهم بود: ونس به شنوندگان خود یادآوری کرد که امنیت واقعی – که در نهایت موضوع کنفرانس امنیتی بود – نه تنها به معنای دفاع در برابر تهدیدهای خارجی است، بلکه نیازمند ثبات داخلی و اجماع درون کشورها نیز هست. این بدان معناست که واسال‌های ناتو-اتحادیه اروپا کشورهای خود را کاملاً نادرست اداره می‌کنند. ونس هشدار داد که آن‌ها نظرات و تصمیمات سیاسی را که دموکراسی‌های واقعی باید بپذیرند، به حاشیه می‌رانند و سرکوب می‌کنند.

بیانید منصف باشیم اما نه ونس را ایده‌آل‌سازی کنیم و نه امریکا را: انتقاد او از بروکسل، پاریس، برلین، لندن و غیره و عادت‌های اقتدارگرایانه میان‌روان‌شان، اصولاً درست است. با این حال، این نکته برای بردگان اروپائی به طرز شرم‌آوری کنایه‌آمیز است که یک امریکائی، نماینده یک الیگارشی/پلوتوکراسی بالفعل، باید از دموکراسی برایشان سخن بگوید.

علاوه بر این، و مهم‌تر از همه، ونس البته بشدت غیرصادق بود: انتقاد او از حملات اروپائی‌ها به آزادی‌های اساسی، مهم‌ترین و سرکوب‌شده‌ترین نظر از همه را نادیده گرفت: یعنی مخالفت با رژیم آپارتاید اسرائیل و نسل‌کشی آن علیه فلسطینی‌ها. در این زمینه، ونس و دوستان ترمپی‌اش حداقل به همان اندازه بد هستند که واسال‌های اروپائی. به طور خلاصه، ونس نکته مهمی داشت اما همزمان یک دروغ بزرگ نیز گفت.

به طور کلی مشخص بود که معاون رئیس‌جمهور امریکا جان‌بدارانه سخن می‌گوید و بیشتر به حمایت از راستگرایانی تمایل دارد که به ترمپسیسم گرایش دارند تا از سیاست اروپا کنار گذاشته نشوند. بدون نام بردن از حزبی خاص، او به‌وضوح نشان داد که می‌خواهد طبقه حاکم المان، حزب آلترناتیو برای المان (AfD) را به عنوان بخشی عادی از نظام سیاسی بپذیرد. او همچنین به‌طور آشکار با رهبر AfD و نامزد صدراعظمی، آلیس وایدل، دیدار کرد (و نه با اولاف شولتس، صدراعظم ضعیف المان، که در انفجار خطوط لوله خجالت‌زده لبخند زد). طبق نظرسنجی‌ها، چنین «عادی‌سازی» می‌تواند AfD را به بخشی از دولت بعدی تبدیل کند – چشم‌اندازی که کارتل احزاب سنتی برلین همچنان انکار می‌کند.

حمله گزنده – و مجدداً از نظر فنی صحیح – ونس به نحوه سرکوب انتخابات اخیر در رومانی نیز در همین راستا بود. حتی روزنامه میانه‌رو و محافظه‌کار فرانکفورتر آگماینه ساینونگ المان اذعان داشت که بهانه رسمی برای لغو انتخابات (همان روسیه شرور، البته...) «بسیار ضعیف» بوده است. ونس از این فرصت استفاده کرد تا هشدار جدی به اروپا بدهد: او به تمجید عجیب و غریب تیری برتون، کمیسر سابق اتحادیه اروپا، از مداخله در رومانی و تهدید نه چندان پنهان به انجام همان کار در المان اشاره کرد، اگر رأی‌دهندگان المانی جرأت کنند خلاف میل بروکسل رأی دهند. معاون رئیس‌جمهور امریکا عملاً به حصار خود گفت: «جرأت نکنید.»

بیانید لحظه‌ای دیدگاه خود را گسترش دهیم: معنای گسترده‌تر این سخنرانی چه بود – جدا از این‌که نوکران اروپائی در زمینه امنیتی به حال خود رها شده‌اند اما از نظر سیاست داخلی تحت نفوذ شدید امریکا باقی خواهند ماند؟ سه نکته برجسته می‌شود:

نکته اول: سیاست ممانعت‌گرایان نمی‌دهد. و منظورم البته در قبال روسیه نیست، بلکه در قبال امریکا است که مشکل واقعی اروپا محسوب می‌شود. بارها شاهد تلاش‌هایی برای انجام همین کار بوده‌ایم – آرام کردن واشنگتن با وعده خرید بیشتر گاز طبیعی مایع و تسلیحات و افزایش هزینه‌های دفاعی (آن هم به شکلی ویرانگر). با این حال، واسال‌های اروپایی همچنان بیش از پیش تحقیر می‌شوند.

نکته دوم: «ارزش‌ها» دوستان شما نیستند. پس از سال‌ها استناد متکبرانانه به «ارزش‌های» برتر ادعائی، حالا خود نوکرهای اروپائی مورد همان رفتار قرار گرفتند: ونس سخنرانی‌اش را با این ادعا آغاز کرد که واشنگتن معتقد است این اروپا است – نه روسیه یا چین – که «ارزش‌های» درست را کنار گذاشته است. در واقع، کل سخنرانی معاون رئیس‌جمهور امریکا نمونه‌ای از بهره‌برداری از گفتمان ارزشی برای دخالت در امور کشورهای دیگر بود. اگر حضار او قادر به تأمل بودند، می‌توانستند احساس کنند که این رفتار چگونه است.

و **نکته سوم:** اگر می‌خواهید مونیخ ۲۰۲۵ را در یک بستر تاریخی قرار دهید، «مونیخ ۱۹۳۸» را فراموش کنید. مقایسه‌های بی‌پایان و احماقانه با رویدادهای آن زمان میان هیتلر و چمبرلین، این بار هم بارها تکرار شده است. در حقیقت، این به نظر تنها چیزی است که اپیدئولوگ‌های غربی فرسوده‌ای مانند تیموتی گارتون‌اش، همتای نولتائی او تیم اسنایدر، یا جنگجویان اطلاعاتی اکونومیست می‌توانند به آن فکر کنند.

با این حال، اروپائی‌های دیگر در مونیخ واقعاً باید سال ۲۰۰۷ را به یاد بیاورند. در آن زمان، کسی جز رئیس‌جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین، هشدارهای مفصل و روشنی ارائه داد. سخنرانی او عمدتاً به عنوان هشدار در مورد منافع امنیتی روسیه به خاطر سپرده شده است که نادیده گرفته شد، که یکی از دلایل شکست غرب در جنگ با مسکو محسوب می‌شود. اما سخنرانی پوتین در مونیخ ۲۰۰۷ بیش از این بود، بلکه تحلیلی اساسی، هرچند مختصر، از خطرات عظیمی بود که قدرت امریکا و به ویژه سلطه‌جویی آن در بر دارد. یک اروپای هوشمندتر به این هشدار گوش داده و خود را در برابر این تهدید آشکار آماده می‌کرد. اما اروپائی بسیار، بسیار نادان تصمیم گرفت که بیش از هر زمان دیگری با واشنگتن متحد شود، به هر قیمتی که باشد. اکنون زمان حساب‌و‌کتاب فرارسیده است.

[۲۱ فبروری ۲۰۲۵](#)